

توضیحی بر «سرمایه داری به مثابه یک اقتصاد جهانی»

معضل بسیار مهم تر این است که هری مگدوف بر هم خوردن همین تعادل را مولد و منشا وقوع بحران‌های سرمایه داری معرفی می‌کند! ریشه‌ی بحران سرمایه داری در سیر صعودی اجتناب ناپذیر ترکیب ارگانیک سرمایه، تاثیر این مولفه در گرایش رو به افت نرخ سود، و سرانجام بالفعل شدن این گرایش – یا به بیان دیگر، پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش – قرار دارد.

۳- هری مگدوف، بیش‌ترین بخش این گفت و گوی خود را به توضیح پیرامون شرایط امپریالیستی سرمایه داری اختصاص می‌دهد. او بر نقش بحران‌ها در توسعه‌ی سرمایه داری، به این فاز انگشت تاکید می‌گذارد. این توضیح، البته غلط نیست. هر چند درست این بود، که بنیاد مادی این بسط و تکامل امپریالیستی در سرشت وجودی سرمایه، در رابطه‌ی تولید اضافه ارزش، در خصلت ذاتی این رابطه به خودگستری سرمایه، در سرشت متناقض و بحران خیز سرمایه، و در تمرکز پوی و انحصارگرایی ذاتی سرمایه و جبر این پروسه به پیدایش سرمایه‌ی مالی جست و جو می‌شد. نکته‌ی اساسی در این رابطه اما این است، که تبیین ناقص هری مگدوف از ریشه‌ی یابی واقعی گسترش امپریالیستی سرمایه داری – و به ویژه درک بسیار نادرست وی از بحران کاپیتالیستی – او را به تحلیلی نادرست از فاز امپریالیستی سرمایه داری رهنمون می‌شود. سرمایه داری شدن و تسلط جامع الاطراف شیوه‌ی تولید سرمایه داری در سرتاسر جهان، صف آرایی پرولتاریا و بورژوازی به مثابه طبقات اساسی در جوامع حوزه‌ی صدور سرمایه و در واقع کل دنیای موجود، وحدت منافع اساسی بورژوازی این جوامع با کل طبقه‌ی سرمایه دار بین المللی، جنگ اجتناب ناپذیر بورژوازی و پرولتاریا در این کشورها و مانند این‌ها که از تبعات گریز ناپذیر این فاز سرمایه داری است، در تبیین هری مگدوف جای چندانی اشغال نمی‌کند. او نقطه‌ی عزیمت سرمایه در گسترش امپریالیستی را ناممکنی تعادل بین مصرف و سرمایه گذاری تشخیص می‌دهد. به اعتقاد وی،

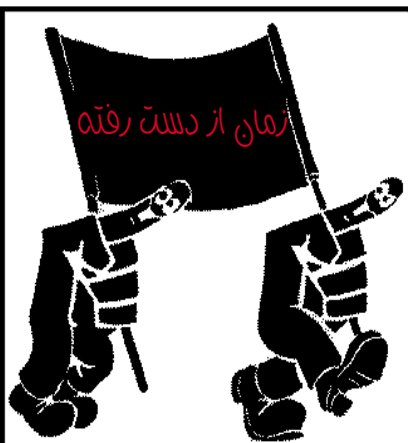
همین رو، تاریخی که هری مگدوف برای آغاز تولید کاپیتالیستی تعیین می‌کند نیز فاقد صحت و دقت است. این شیوه‌ی تولید به طور جسته و گریخته در سده‌های ۱۴ و ۱۵ در برخی از شهرهای حوزه‌ی مدیترانه شروع به نضج و بالندگی می‌نماید، اما عصر سرمایه داری از قرن ۱۶ آغاز می‌شود. (سرمایه)، جلد اول، مارکس، صفحات ۸۱۱ تا ۸۱۶)



۲- هری مگدوف از مولفه‌ی تعادل بین سرمایه گذاری، مصرف و بودجه به عنوان قوانین اساسی حرکت سرمایه گفت و گو به میان می‌کشد! برای آشنایان با آموزش‌های مارکس کاملاً روشن است، که درک نویسنده از قوانین پایه‌ی حرکت سرمایه نادرست است، اما

گفت و گو با هری مگدوف – تحت عنوان «سرمایه داری به مثابه یک اقتصاد جهانی»، که در همین دفتر «نگاه» درج شده است – و مبانی نظرات وی، نیازمند نقدی عمیق و همه سویه است. در این جا هر چند که فرصت چنین قصدی موجود نیست، اما در هر حال انتشار این گفت و گو در «نگاه»، این مسئولیت را پیش روی ما قرار می‌دهد که – ولو گذرا یا حتی تیتروار – خطوط کلی اختلاف خود با آرا و عقاید هری مگدوف را مورد اشاره قرار بدهیم. و امید داشته باشیم، که در دفترهای آتی، به طور مبسوط به این نقطه نظرات و خاستگاه سیاسی و طبقاتی آن‌ها بپردازیم.

۱- نویسنده از دوران «سرمایه داری تجاری» به عنوان دورانی پیش از پیدایش «سرمایه داری صنعتی» سخن می‌گوید. هم اصطلاح نخست و هم تقسیم بندی متناظر با طرح آن، حاوی نوعی اغتشاش تئوریک و گواه تبیینی نادرست از سرمایه داری به عنوان یک شیوه‌ی تولید معین در تاریخ است؛ شیوه‌ی تولیدی‌یی که با رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار خصلت نما می‌شود. پیداست که سرمایه‌ی تجاری از مدت‌ها پیش وجود داشته است و گسترش حجم یا وسعت قلمرو گردش آن به توسعه‌ی اقتصاد کالایی و به فراهم سازی پیش شرط های پیدایش تولید کاپیتالیستی کمک کرده است، اما نفس وجود این سرمایه و نقش خاص آن مترداف با وجود شیوه‌ی تولید سرمایه داری نبوده است. نظام سرمایه داری با حلقه‌ی معینی از پروسه‌ی نضج و تکوین خود، یعنی دوران «انباشت بدوی» از ساختمان جامعه‌ی فئودال متولد شده است. از



جلوی در کارخانه

کارگر یک دفعه می ایستد

هواي خوب، کتلت را می کتشد

و همی که روی بر می گرداند

و آفتاب را می بیند

که تماماً لایخ و گرد

در آلمان لایخ می زند،

چون یک رفیق

به او چلنگ می زند؛

بگو ببینم رفیق آفتاب

فکر نمی کنی

که چه ابلهانه است

اگر این روز خوتل را

به خدمت ارباب لایخ کنم!

ژاک پرهورت

(Jacques Prevert)

«جوامع پیرامونی» نام می‌برد، استثمار طبقه‌ی کارگر این بخش از جهان سرمایه داری توسط بورژوازی همین کشورها در شراکت با سرمایه‌ی جهانی است.

۴- نسخه‌ی هری مگدوف برای رهایی بشریت از سرمایه داری، این است که دیکته‌ی بازار برای بالا بردن سود از میان برود و از این طریق نوعی جامعه‌ی پاسخ گو به نیازهای پایه‌ای همه‌ی مردم پدید آید. بدین ترتیب، روشن است که هری مگدوف - به رغم برخی اشارات درست به توحش و جنایات سرمایه داری - با اساس موجودیت این نظام خیلی هم سر ستیز ندارد. او با دیکتاتوری بازار مخالف است. وی ریشه‌ی فقر و فلاکت و بی حقوقی‌ها را نه در بطن رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، بلکه در عنان گسیختگی بازار می‌بیند. شاید هم چندان بی مورد نباشد، اگر بگوییم که او سرمایه داری را نظامی قابل اصلاح می‌یابد، که مثلاً در صورت رفع دیکتاتوری بازار می‌تواند حقوق پایه‌ای بشریت را تضمین نماید.

۵- هری مگدوف در طول این گفت و گو اشاره‌ای هم به جامعه‌ی چین می‌کند. از فحواي حرفه‌ای وی در این باره فهمیده می‌شود، که به باور او چین تا پیش از مرگ مائوتسه دون و تار و مار شدن گروه چهار نفری، جامعه‌ای برابر و سوسیالیستی بوده است! به زعم وی، از این تاریخ به بعد است که چین راه سرمایه داری را در پیش می‌گیرد؛ به توسعه‌ی بخش خصوصی می‌پردازد؛ به صندوق تجارت جهانی می‌پیوندد؛ به سرمایه های خارجی اجازه‌ی استثمار نیروی کار ارزان چینی را می‌دهد؛ بهداشت و درمان و امکانات معیشتی مردم را در آستانه‌ی سوداندوزی سرمایه های بزرگ انحصاری قربانی می‌کند؛ و در این مسیر، بالاخره از سوسیالیسم به سرمایه داری رحل اقامت می‌افکند!

* * *

این توضیح و تحلیل نادرست هری مگدوف، عمق نگاه وی به سوسیالیسم را نشان می‌دهد و برای خواننده‌ی جدی جای تردیدی باقی نمی‌گذارد، که «سوسیالیسم» وی سواي «سرمایه داری دولتی» چیز دیگری نیست.

* * *

نظام کاپیتالیستی زیر فشار تولید انبوه محصولات مصرفی و نبود بازار فروش و لاجرم افتادن به ورطه‌ی رکود و کساد، مجبور به خلق بازارهای جدید، صدور کالا و دست یازی به توسعه طلبی امپریالیستی است. هری مگدوف که پایه‌ی تئوری بحران خویش را از جایگاه واقعی خود، یعنی سیر صعودی ترکیب ارگانیک سرمایه و بالفعل شدن گرایش رو به افت نرخ سود، به بی تعادلی مصرف و سرمایه گذاری منتقل کرده است، ناگزیر تولید اضافی و انبوه سرمایه داری را نیز از تولید اضافی سرمایه به تولید اضافی محصولات مصرفی منحصر می‌سازد! در این نوع نگاه، صدور کالا به جای صدور سرمایه و بازار فروش کالاهای مصرفی به جای گسترش اجتناب پذیر شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی در سرتاسر جهان، مشخصه‌ی شرایط امپریالیستی می‌گردد! پیداست که در این روایت از سیستم امپریالیستی، راهی باقی نمی‌ماند جز این که به نوعی به همان تئوری آشنای تضاد خلق و امپریالیسم دخیل بسته شود و این. همان کاری است که هری مگدوف انجام می‌دهد. او همه جا از ستم امپریالیسم بر ملت‌ها، از غارت ملت‌ها توسط امپریالیسم، از تضاد بین سرمایه داری مرکز و پیرامون، از نقش صندوق بین المللی پول در تاراج ثروت جهان سوم، از فشارهای سنگینی که مراکز عظیم مالی بر اقتصاد کشورهای پیرامونی وارد می‌کنند، و از فراوان مسایل دیگر از این دست سخن می‌گوید. هری مگدوف زیر فشار روایت نادرست خود از امپریالیسم و سرمایه داری و مبارزه‌ی طبقاتی، پاک فراموش می‌کند آن چه که او «جوامع پیرامونی» و «دنیای سوم» و مانند این‌ها می‌نامد، کشورهایی کاپیتالیستی هستند. ساکنان این ممالک، جمعیت یک دست و متحدالمنافعی به نام «ملت» نیستند. در این جوامع نیز پرولتاریا و بورژوازی، دو طبقه‌ی اساسی هستند. بورژوازی این کشورها بخشی از بورژوازی سفاک و جنایت کار جهانی است و پرولتاریای این حوزه ها نیز بخشی از طبقه‌ی کارگر جهانی می‌باشد. تمامی آن چه که هری مگدوف زیر نام ستم بر ملت